

روسیه نوین در چشم‌انداز «پوتین»

«سرگئی مِیرونوف» رهبر «حزب روسیه عادل»، «ولادیمیر ژیرینوفسکی» رهبر «حزب لیبرال دموکراتیک روسیه»، «گریگوری یاولینسکی» رهبر «حزب یابلوکو» و «میخائیل پروخوروف»، تاجر و میلیاردر روسی نیز هر یک، اندک طرفدارانی دارند و عملاً قادر به انجام اقدام چندان بزرگی نیستند. در واقع اکثر هواداران آنها را طرفداران لیبرال‌دموکراسی و فن‌سالاران جامعه که متعلق به طبقه متوسط هستند، تشکیل می‌دهند.

نکته دیگری که درباره مخالفان دولت روسیه باید مورد توجه قرار داد، بی‌برنامگی آنان است. این نکته آنچنان خوندنمایی می‌کند که به اعتقاد بسیاری از مردم روسیه، حتی اگر همین امروز هر یک از این مخالفان در راس قدرت قرار بگیرند، هیچ برنامه‌ای برای اداره کشور نخواهند داشت. آنها تنها به ارایه برنامه‌های کلی می‌پردازند و تمام توان خود را صرف مخالفت با پوتین می‌کنند. از این رو مردم اعتقاد دارند که ناتوانی این افراد در اداره امور کشور باعث می‌شود که سرنوشت بدی در انتظار روسیه باشد. در واقع فقدان برنامه مشخص نزد نخبگان مخالف باعث شده که هیچ یک از آنها از توان برعهده گرفتن جانشینی پوتین برخوردار نباشند. در نتیجه نخبگان سیاسی مخالف در روسیه از ظرفیت چندان زیادی برای جذب افراد معترض بر‌خودار نیستند.

از سوی دیگر بدنه اجتماعی ناراضیان پوتین نشان می‌دهد که اکثر آنها متعلق به طبقه متوسط جامعه هستند، اگرچه این طیف در جامعه‌شناسی سیاسی از اهمیت بسیار زیادی برخوردار است و می‌تواند به نحو سرنوشت‌سازی عمل کند، اما در عین حال باید به میزان قدرت طبقه متوسط در جامعه روسیه نیز توجه شود. ضعف طبقه متوسط شهری در جامعه روسیه باعث شده که اکثر مخالفان پوتین در شهرهای بزرگ مثل مسکو و سن‌پترزبورگ توان خوندنمایی داشته باشند. از این رو، بدنه اجتماعی مخالفان دارای خصایص ویژگی‌های نظیر گریز از خشونت و اصلاح‌طلبی است. به همین دلیل نیز نخبگان مخالف از توان بسیج چندان زیادی بر‌خودار نیستند و اگر دولت روسیه تصمیم بگیرد که دیگر با آنها مدارا نکند، آنگاه همین طیفی که در تظاهرات شرکت می‌کنند نیز خیابان‌ها را ترک خواهند کرد و دیگر به فراخوان هیچ از نخبگان مخالف، پاسخ مثبت نخواهند داد. در عین حال روسیه فاقد جمعیت بیش از اندازهٔ بزرگ جوانان تحصیلکرده، بیگار و فاقد جایگاه در جامعه است. به همین دلیل نیز در گردهمایی‌ها و جمععاتی که از انتخابات دوما به بعد، در مسکو و سایر شهرهای روسیه برگزار شده‌اند، تعداد هواداران پوتین بسیار بیشتر از تعداد مخالفان بوده است. این امر می‌تواند در درازمدت باعث بروز س‌خوردگی‌های اجتماعی و سیاسی در میان طیف‌های از مخالفان نیز بشود.

نگاه پوتین به جهان

نگاه پوتین به سیاست خارجی و نظام بین‌الملل از دیدگاه رئالیستی (واقع‌گرایانه) سرچشمه می‌گیرد که در آن، کشور قوی‌تر همیشه پیروز و کشورهای ضعیف همواره بازنده خواهند بود. در چنین محیطی که هرج و مرج بر آن حاکم است، برخورداری از نفوذ ژئوپلیتیک، امری حیاتی محسوب می‌شود و همچنین «قدرت سخت» بر انواع «قدرت نرم» ارجحیت دارد. به همین دلیل نیز باوجود آنکه روسیه با تهدیدهای نرم نیز مواجه است، با این حال تهدیدهای سخت نظیر استقرار سامانه دفاع موشکی آمریکا و ناتو در شرق اروپا را به عنوان بزرگ‌ترین تهدید خارجی خود در نظر می‌گیرد. از این رو پوتین قصد دارد جایگاه روسیه را به عنوان یک ابرقدرت با دست‌کم به عنوان یک بازیگر قدرتمند مستقل احیا کند و به مثابه یک بازیگر موثر و غیرقابل انکار در امور منطقه‌ای و جهانی عمل کند.

مطمئناً در این راستا تهدید ذاتیت با غرب نمی‌تواند روسیه را به اهداف خود برساند. به همین سبب نیز پوتین نسبت به بازسازی وجهه خود به مثابه یک نقش‌آفرین بین‌المللی کاملاً متعهد است. این به آن معناست که باوجود ایفای نقش مستقل روسیه در سیاست‌های جهانی، با این حال مسکو به دلیل حفظ جایگاه خود در میان بازیگران مهم نظام بین‌الملل، همچنان به همکاری با غرب خواهد پرداخت و روابط روسیه با آمریکا صرفاً نامایشی از تقابل‌های بی‌سرانجام نخواهد بود. عین حال باید توجه داشت که روابط روسیه با غرب به خصوص آمریکا تا حد زیادی بستگی به فردی دارد که در انتخابات آینده ریاست‌جمهوری ایالات متحده پیروز خواهد شد. چنانچه اواما در مسند قدرت باقی بماند، آنگاه نرم‌های بیشتری در روابط روسیه و آمریکا مشاهده خواهد شد. اما اگر نامزد جمهوری خواهان به پیروزی دست یابد، آنگاه باید وضعیتیت تنش‌زا را برای روابط مسکو واشنگتن پیش‌بینی کرد.

علاوه بر ابعاد غربی، بحث اوراسیا و اوراسیایگرای نیز بیش از پیش در سیاست خارجی روسیه در دوران ریاست‌جمهوری پوتین پررنگ خواهد شد. به نظر می‌رسد پوتین قصد دارد به ایده اتحادیه اوراسیایی خود جامه عمل بپوشاند. به همین سبب نیز مسکو ناگزیر است میزان اثربخشی خود را در قلمرو شوروی سابق افزایش دهد. چنین امری نه تنها بازگشت به رویکرد امپریالیستی دوره شوروی نیست، بلکه با اصول وفاق‌گرایی پوتین مبنی بر گسترش دایره نفوذ اقتصادی و فرهنگی نیز همخوانی دارد. ضمن آنکه به واسطه اتحادیه اوراسیا، عملاً جلو گسترش نفوذ آمریکا در اوراسیا نیز گرفته می‌شود. از این رو می‌توان طرح اتحادیه اوراسیا را از یک سو مبتنی بر سیاست‌های ایجابی روسیه دانست و از سوی دیگر نتیجه ملاحظات دفاعی کرملین محسوب کرد.



تصویر: یک نقاشی از یک مرد در یک صحنه خیالی

طی سال‌های اخیر روند زوال تدریجی نظام‌های سیاسی اقتدارگرا شتاب بیشتری گرفته است. در روند افول نظام‌های سیاسی اقتدارگرا هر دو عامل دخالت‌های خارجی و ضعف‌ها و بحران‌های درونی نظام‌های سیاسی اقتدارگرا، به نسبت‌های مختلفی نقش داشته‌اند. چنان‌که گاهی دخالت آشکار خارجی نقش بیشتری در فروپاشی نظام سیاسی اقتدارگرا داشته است (مانند سقوط رژیم بعث صدام در عراق) و گاهی هم نظام‌های سیاسی یاد

شده در نتیجه وخیم‌تر شدن بحران‌های داخلی‌شان و از جمله بحران ناآرامدی مواجه با رویدادهای پیش‌بینی نشده سیاسی – اجتماعی به صورت پدیده موسوم به بهار عربی در خاورمیانه یا انقلاب‌های رنگین در محیط شوروی سابق شده‌اند. بدون شک نظام سیاسی روسیه به صورت سنتی و تاریخی از زمان حکومت تزارها و همچنین طی سال‌های طولانی دوران کمونیسم و حتی در سال‌های پس از فروپاشی شوروی تاکنون به‌عنوان نظام سیاسی واحد تمامی ویژگی‌های اقتدارگرایی شناخته شده است. بروز برخی آشوب‌های اجتماعی و سیاسی در میان طبقه متوسط شهری در دو شهر بزرگ مسکو و سن‌پترزبورگ روسیه که در آستانه دو انتخابات اخیر پارلمانی ریاست‌جمهوری به صورت تظاهرات دهههزار نفری رخ نمود باعث شد تا برخی ذهنیت‌ها نسبت به آینده اقتدارگرایی در نظام سیاسی روسیه به وجود آید. نکته مهم آن است که در روسیه آشوب‌های اجتماعی خاصه به صورت تظاهرات دهههزار نفری در خیابان‌ها به‌ندرت اتفاق می‌افتد و تاریخ معاصر روسیه نشان داده است که وقایع منحصربه‌فرد آشوب‌های اجتماعی یا بحران‌های سیاسی در این کشور به آسانی می‌تواند منجر به وقوع انقلاب ۱۹۱۷ یا فروپاشی نظام کمونیسم در سال ۱۹۹۱ شود. اعتراضات اجتماعی اخیر در روسیه به دلیل اینکه بلافاصله پس از بهار عربی بروز یافت و تا حدودی واجد ویژگی انقلاب‌های رنگین در محیط شوروی سابق بود و البته نقش عوامل خارجی در جهت تضعیف اقتدارگرایی در نظام سیاسی روسیه نیز در آن آشکار بود باعث جلب توجه جهانیان شد.

آقای «پوتین» به‌عنوان سمبل اقتدارگرایی در روسیه در واکنش به رویدادهای نوظهور سیاسی و اجتماعی در کشورش متفاوت از رهبران سنت‌گرای نظام‌های اقتدارگرایی در کشورهای توسعه نیافته ظاهر شد. از جمله آنکه پوتین بلافاصله خودش پرچمدار توسعه سیاسی و اصلاحات فوری در نظام سیاسی روسیه شده و با شعار اصلاحات سیاسی توانست آرای قابل توجهی به‌عنوان رئیس جمهور روسیه به دست آورد. پرسش مهم و سؤال اصلی این مقاله چنین است: «آقای پوتین تا چه حد پایبند به توسعه سیاسی در روسیه خواهد بود و اصلاحات سیاسی از منظر ایشان به چه معنی است؟» بر مبنای سطح تحلیل آرایه شده بدون شک جامعه‌شناسی سیاسی می‌تواند کلید رمز رازنبای و پیش‌بینی بسیاری از رویدادهای سیاست داخلی و خارجی روسیه در دوره ریاست‌جمهوری آقای پوتین را فراهم آورد.

اهمیت توسعه سیاسی در شرایط فعلی روسیه

است:

۱- نیازمندی شدید به شتاب در توسعه اقتصادی و فناوری و کم کردن فاصله با کشورهای پیشرفته اروپایی.

۲- به‌دنبال ۱۲ سال اجرای برنامه‌های توسعه‌سازی اقتصادی و اجتماعی اکنون روسیه شاهد رشد و ایجاد

طبقه بورژوا و نوظهور شهری (که عمدتاً در مسکو و سن‌پترزبورگ زندگی می‌کنند) در کنار سرمایه‌داران نوکیسه و تازه به دوران رسیده است. طبق متون کلاسیک غربی دو طبقه پادشده ضامن اقتصاد لیبرالیستی و جهش روسیه به سمت توسعه پایدار هستند. آمریکایی‌ها در این خصوص به روس‌ها می‌گویند روسیه درست در همان نقطه‌ای ایستاده است که اروپا در فرآیند توسعه در دهه‌های ۶۰ و ۷۰ایستاده بود یا بیرهای آسیا در دهه‌های ۸۰ و ۹۰ ایستاده بودند. (پایان دوره پوتین و پوتینیسم در روسیه، فرارو، بهمن، ۹۰، ترجمه از قارین پالیسی).

۳- غربی‌ها به روس‌ها می‌گویند مشارکت دادن طبقه متوسط شهری نوظهور و سرمایه‌داران نوکیسه و تازه به دوران رسیده در فرآیند سیاسی اداره کشور (در قالب توسعه سیاسی) شرط لازم و ضروری ادامه پیشرفت و نوسازی در روسیه است. (پایان دوره پوتین و پوتینیسم در روسیه، فرارو، بهمن، ۹۰، ترجمه از قارین پالیسی).

۴- روسیه به‌عنوان یکی از کشورهای پیشتاز جهان در استفاده از اینترنت و محیط‌های اجتماعی در فضای مجازی، اکنون مواجه با نسل جدیدی است که حاضر نیست وضعیت خود را با وضعیت پدران و مادران خویش در دوران شوروی مقایسه کند بلکه این نسل جدید دایما وضعیت خودش را با جوانان و مردم کشورهای غربی مقایسه‌می‌کند.

۵- روس‌ها از نظر فرهنگی، تاریخی و هویتی همواره خود را اروپایی تلقی کرده‌اند و نزدیک شدن هرچه بیشتر به اروپایی‌ها همواره از آمال و اهداف روس‌ها بوده است.

پوتین و توسعه سیاسی در روسیه

کاملاً واضح است که پوتین و اطرافیان وی به لزوم انجام اصلاحات سیاسی در روسیه پی برده‌اند. پوتین آشکارا به این نتیجه رسیده است که زین پس اگر ادامه اقتدارگرایی غیرممکن نباشد اما حتماً بیشتر از گذشته باعث ایجاد دردهای جدید و حتی پیش‌بینی‌نشده خواهد بود. در این رابطه اظهارات آقای دیمیتری اورشکین عضو شورای حقوق‌بشر وابسته به ریاست‌جمهوری روسیه (غربگرا و از اطرافیان مدوفا) حایز اهمیت است. وی در واکنش به اعتراضات مدنی و سیاسی در روسیه که به بهانه تقلب در انتخابات صورت گرفت می‌گوید: «اعتراضات مدنی اخیر در مسکو و سن‌پترزبورگ بیشتر از آنکه ماهیت سیاسی داشته باشد خصلت شهروندی دارد. قبلاً کسی هیچ‌گاه تصور نمی‌کرد که یک اجتماع خیابانی بتواند احزاب و جریانات سیاسی غیرهمسوارا یکدیگر متحد کند.» (منبع: فضای مجازی، اینترنت و اعتراضات در روسیه، مهدیه جعفری، ایراس) آقای اورشکین اضافه می‌کند که وی مدت‌هاست در مساله انتخابات در روسیه فعالیت دارد و قطعاً تخلفات انتخاباتی اخیر در روسیه بیشتر از انتخابات سال ۲۰۰۷ نبوده است اما وقوع اعتراضات خیابانی به بهانه تقلب در انتخابات حاکی از تغییر و تحول مهمی در عرصه‌های اجتماعی و سیاسی روسیه است که افزایش مطالبات شهروندی و اثر گذاری فراینده فناوری اطلاعات بر زندگی سیاسی و اجتماعی مردم دلیل اصلی آن است. (منبع: فضای مجازی، اینترنت

جهان



تصویر: یک نقاشی از یک مرد در یک صحنه خیالی

«پوتین» و توسعه سیاسی در روسیه

ایرج معتمدی

اعتراضات در روسیه، مهدیه جعفری، ایراس) پوتین در واکنش به مطالبات توسعه سیاسی در روسیه مقوله مزبور را به صورت دو عنصر مطالبات اصلاح‌طلبانه واقعی و برگرفته از نیازهای داخلی جامعه و دخالت‌های غیرقابل توجه خارجی در امور داخلی روسیه از همدیگر متمایز کرده است. پوتین در اعلام پایبندی خویش به اصلاحات واقعی ضمن یادآوری پایبندی‌های عملی خود به اصول دموکراتیک مبادرت به تنظیم برخی دست‌نوشته‌ها در تعهد خویش به اصلاحات سیاسی و اقتصادی در آستانه ورودش به رقابت انتخاباتی ریاست‌جمهوری کرد.

دستیابی به‌قدرت در فرآیندهای کاملاً دموکراتیک در سال‌های ۲۰۰۰ و ۲۰۱۲، کناره‌گیری از ریاست‌جمهوری در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۰۷، کمک به ایجاد نهادهای دموکراتیک و نوظهور سیاسی و اقتصادی طی دوران زمامداری‌اش و موافقت با ورود رقبا به هر دو انتخابات ریاست‌جمهوری و پارلمانی اخیر و بالاخره برخورد سازنده با تظاهرات شهری مخالفانش از جمله موارد پایبندی عملی پوتین به اصول توسعه سیاسی به‌حساب می‌آید. پوتین علاوه بر آن با انتشار مقاله بسیار مهم «دموکراسی و کیفیت دولت» که در فوریه ۲۰۱۲ در روزنامه کامرسانت منتشر کرد ضمن اعلام پایبندی کامل به توسعه سیاسی و تقویت جامعه‌مدنی به‌عنوان نیازمندی فعلی روسیه برخی برنامه‌های خویش در این زمینه را تشریح کرد. برخی همکاران پوتین معتقدند پوتین حداقل از ترس بروز واگرایی و تشتت در میان اطرافیان خودش هم که شده ناچار به گردن نهادن

به توسعه سیاسی خواهد بود. چون پوتین خود شاهد بود رویگردانی نخبگان حزب کمونیست و اطرافیان گورباچف از او نقش مهمی در فروپاشی شوروی داشت و اخیراً هم نزدیک بود اطرافیان پوتین به دو اردوگاه پوتین و مدوفا تقسیم شوند در حالی که پوتین نمی‌خواهد در شرایط حساس فعلی حلقه نخبگان اطراف خود را تنگ‌تر کند بنابراین گریزی از گردن نهادن به توسعه سیاسی ندارد. (منبع: پوتین

از چه چیزی بیم دارد؟ رادیو پژواک مسکو، ۲۶/۱۲/۲۰۱۲)
موانع فراروی پوتین در تحقق توسعه سیاسی

مهم‌ترین موانع فراروی پوتین در تحقق توسعه سیاسی عبارتند از:

۱- نگرانی پوتین از دخالت عوامل خارجی در امور داخلی روسیه، خاصه آنکه سفیر آمریکا در مسکو علناً به دخاله تقویت جامعه مدنی در روسیه قصد انجام دخالت در امور داخلی روسیه را دارد.
۲- وابستگی پوتین و اطرافیان وی به اقتصاد نفت و گاز
۳- اسکان رویگردان شدن بخش‌هایی از پایگاه اجتماعی پوتین از وی طی دوران زمامداری آتی‌اش
۴- بحران اقتصادی فراروی روسیه و غرب و نگرانی طبقه متوسط از اثرات نامطلوب بحران مزبور بر توسعه اقتصادی و سیاسی در روسیه
۵- بحران‌های فزاینده و حل‌نشده روسیه در مناطق توسعه‌نیافته قفقاز شمالی و شرق دور
۶- رشد فزاینده ملی‌گرایی افراطی در میان روس‌ها در هر حال قضاوت‌ها راجع به پوتین کاملاً متفاوت هستند چنان‌که برخی در داخل و خارج از روسیه



تصویر: یک نقاشی از یک مرد در یک صحنه خیالی

کودکانی که وقف جنگ می‌شوند

ترجمه:هادی فیروزی

■ چندی پیش کودکی ۱۲ ساله در استان پاکتیکای افغانستان با انجام عملیاتی انتحاری در محلی پرازدحام، موجب کشته شدن چهار نفر و زخمی شدن تعداد زیادی شد. این کودک ضمن انجام این عملیات کشته‌شد. این تنها یکی از آخرین وقایع مربوط به درگیر شدن کودکان در جنگ‌های خونین است. به کار بردن کودکان برای چنین اعمالی جرم بزرگی است و نیاز است که برای حضور کودکان در جنگ کنترل بیشتری صورت گیرد. حضور کودکان در جنگ چیزی که آنها را از یک زندگی طبیعی در دوران کودکی محروم می‌کند.

در همان ماه نیروهای امنیتی افغان سه پسرچه را که همگی کمتر از ۱۴ سال داشتند دستگیر کردند. علت دستگیری این کودکان این بود که تلاش می‌کردند برای انجام عملیات انتحاری از پاکستان وارد افغانستان شوند. استفاده شورشیان افغانی از کودکان برای بمب‌گذاری‌های انتحاری موردی جدید و خطرناک است. بمب‌گذاری‌هایی که طی آن هم نیروهای افغانسی و هم نیروهای آمریکایی مورد هدف قرار می‌گیرند.

ممکن است بسیاری از کودکان با میل و اراده خود در جنگ شرکت کنند. اما آنها احتمالاً خیرات

و آسیب‌های این کار را درک نمی‌کنند. این در حالی است که بسیاری از آنها به اجبار به جنگ آورده می‌شوند. در مواردی هم فقر و بهره‌کشی اقتصادی این کودکان را به این مسیر می‌کشاند. مواردی نیز وجود دارد که پای خونخواهی و انتقام‌جویی‌های خانوادگی در میان است.

استفاده از کودکان به عنوان سرباز شاید به قدمت تاریخ جنگ باشد، که البته این موضوع، نمی‌تواند توجیه این عمل تاسف‌بار باشد. در سرزمین‌های حوزه مدیترانه رسم بود که جوانان کم‌سن و سال به عنوان آجودان، اراهران یا برای حمل ساز و برگ جنگاوران به کار گرفته می‌شدند. چنین مواردی در نوشته‌ها و آثار تاریخی به جای مانده می‌تواند دیده شود.

در دورانی نزدیک‌تر، «خمرهای سرخ» در طول نسل‌کشی کامبوج هزاران کودک را جهت کشتارهای گروهی و دیگر اعمال غیرانسانی استثمار کردند. در طول جنگ سیرالئون (۲۰۰۲-۱۹۹۳) هزاران کودک توسط طرف‌های درگیر در جنگ به خدمت گرفته شدند.

در سال ۱۹۸۷ در اوگاندا «جوزف کانی» که ادعای پیامبری داشت، با تشکیل «ارتش مقاومت پروردگار» هزاران کودک را برای انجام اعمال مجرمانه به اجبار به کار گرفت.

هرچند که برآورد تعداد واقعی سخت است، اما دست‌کم حدود ۳۰۰ هزار دختر و پسر زیر ۱۸ سال، در بیش از ۳۰ جنگ در سراسر دنیا به کار گرفته شدند. آفریقا در این میان بیشترین سهم را دارد. به طوری که کشورهای نظیر جمهوری آفریقای مرکزی، چاد، جمهوری دموکراتیک کنگو، سومالی و سودان در درگیری‌های نظامی از سربازان کودک استفاده می‌کنند. قوانین بین‌المللی مهمی وجود دارد که حضور کودکان در جنگ را ممنوع می‌کند. در سال ۲۰۰۲ یک پروتکل اختیاری درباره حقوق کودکان، درخصوص درگیر شدن کودکان در جنگ لازم‌الاجرا شد. این پروتکل حضور کودکان زیر ۱۸ سال را در جنگ‌ها منع کرد. این‌گونه، معیار ممنوعیت حضور کودکان در جنگ از ۱۵ سالگی به ۱۸ سالگی ارتقا یافت، چرا که پیش از آن در کنوانسیون جهانی حقوق کودک (۱۹۹۰)، کنوانسیون ژنو (۱۹۴۹) و پروتکل‌های الحاقی آن (۱۹۷۷) سن ۱۵ سالگی معیار برای این ممنوعیت بود. به علاوه در جولای ۲۰۰۲ دیوان بین‌المللی کیفری اساس‌نامه‌ای را لازم‌الاجرا کرد که به موجب آن استفاده از کودکان زیر ۱۵ سال در جنگ توسط گروه‌های نظامی یا نیروهای نظامی رسمی یک کشور از جنایات جنگی محسوب می‌شود. وجود این قوانین مهم است، اما با این حال نیاز است موارد تخلف از این قوانین به دقت رسیدگی و گزارش شود تا مرتکبان آن پیش از فرارسیدن محاکمه پاسخگو باشند. در سال ۲۰۰۸ ایالات متحده، قانونی درخصوص ممنوعیت به کارگیری کودکان به عنوان سرباز وضع کرد. به موجب این قانون دولت‌هایی که از کودکان به عنوان سرباز استفاده می‌کنند، از دریافت کمک‌هاینهادنی نظامی از سوی ایالات متحده، آموزش‌های نظامی و موارد دیگری از مساعدت‌های نظامی دولت آمریکا محروم می‌شوند. اما در اکتبر سال ۲۰۱۰، باراک اوباما اجازه داد ارسال کمک‌های نظامی آمریکا به کشورهای چاد، کنگو، سودان و یمن از سر گرفته شود. این در حالی است که این کشورها از کودکان به عنوان سرباز استفاده می‌کنند. ارسال این کمک‌ها کشورهایی نظیر ملی‌گرایی یا کمونیسم فعلاً اهمیت چندانی ندارند و حتی در مواردی خطرناک هم هستند. لیبرالیستی و رویارویی خطرناک با غرب نوعی موازنه و تعادل برقرار کند. (منبع: آینده روابط پوتین با مخالفان، لئونیداسیسیلیف، نژاوسمییا گازتا، ۹/۱۱/۲۰۱۴)

۵- دخالت‌های خارجی خاصه از ناحیه ایالات متحده آمریکا (به‌دلیل حساسیت‌های پوتین) از مهم‌ترین چالش‌های واقعی بر سر راه توسعه سیاسی در روسیه است چنان‌که انتقادات پوتین علیه آمریکا و غرب در لیبی و سوریه که به صورت محکومیت دموکراسی صادراتی غرب از جانب وی بروز کرد در راستای نگرانی پوتین از برنامه‌های آمریکا برای دخالت در امور داخلی دیگر کشورها تفسیر می‌شود.

مطبوعات خارجی به خاطر مقاله‌ای در خصوص حقوق بشر منبع:ا‌پک تایمز